

## بررسی ممکنات در هنر و مرزهای متافیزیک: آیا می‌توان با هنر از هستی عبور کرد؟

### مقدمه:

نوشتار حاضر به شیوه‌ی خلاصه و مقدماتی، به بررسی ارتباط میان متافیزیک و هنر در دو سیستم فلسفی ارسطو و هایدگر می‌پردازد. در آثار این دو فیلسوف متافیزیک و هنر به عنوان دو عرصه‌ی مهم تفکر انسانی با ویژگی‌های خاص خود در نظر گرفته شده‌اند؛ از یک سو ارسطو در متافیزیک خود به تحلیل مفهوم جوهر و علل مختلف وجود می‌پردازد؛ او هستی را در چهارچوب ضروری، ممکن، محال در نظر می‌گیرد. از سوی دیگر در بوطیقا نیز هنر را تنها از طریق احتمال و ضرورت ممکن می‌دارد. به این معنا که هر آنچه در هنر دیده می‌شود، باید براساس اصول منطقی و عقلانی هستی ممکن باشد.

هایدگر اما در آثار خود به ویژه در هستی و زمان و مقدمه‌ای بر سنت متافیزیکی، نقد‌هایی بر سنت متافیزیکی غرب وارد کرده و به تعلم در باب هستی می‌پردازد. او هنر را نه به عنوان تقليدی از واقعیت و بازنمایی آن چه ممکن است بلکه به عنوان ابزاری برای درک و تجزیه عمیق‌تر هستی می‌بیند. هایدگر معتقد است که هنر می‌تواند ما را از دام تئوری‌های متافیزیکی موجود راهی بخشد و به وسیله‌ی آن امکان دستیابی به واقعیتی متفاوت از آنچه در سنت فلسفه‌ی غرب شناخته شده است را فراهم سازد.

این نوشتن در ابتدا به مقایسه‌ی دیدگاه‌های ارسطو و هایدگر در مورد متافیزیک و هنر می‌پردازد. و سعی دارد نشان دهد چگونه هنر در متافیزیک ارسطو به درک هستی کمک می‌کند و چگونه هایدگر از هنر به عنوان ابزاری برای فراتر رفتن از متافیزیک بهره می‌برد.

پرسش اصلی این نوشتن این است که چگونه آن چه در هنر ممکن است در متافیزیک جای می‌گیرد و چگونه می‌توان از طریق این پیوند راهی برای عبور از محدودیت‌های متافیزیک سنتی پیدا کرد.

### بخش اول

#### تعریف متافیزیک از دید ارسطو:

علمی وجود دارد که هستی بما هو وجود و اوصاف ذاتی آن را می‌کاود. این علم را نباید با هیچ یک از علوم موسوم به علوم جزئی خلط کرد. چرا که هیچ یک هستی را به طور کامل لاحاظ نمی‌کند، و بلکه بخش خاصی از هستی را جدا کرده و به آن می‌پردازد.

#### برخی از مباحث کلیدی مطرح شده:

علل چهارگانه: ارسطو برای توضیح هر چیز در جهان ۴ علت مطرح می‌کند

۱ علت مادی (material cause): چیزی که یک شی از آن ساخته شده.

۲ علت صوری (formal cause): شکل یا ساختاری که یک چیز آن چیزی که هست می‌کند.

۳ علت فاعلی (efficient cause): چیزی که باعث به وجود آمدن آن شده.

۴ علت غایی (final cause): هدف نهایی که به شی القا شده.

#### جوهر (ousia-substance) و اعراض

جوهر: ارسطو معتقد بود که هر چیزی در جهان دارای یک جوهر است که آن را از سایر چیزها متمایز می‌کند. جوهر آن است که باعث می‌شود یک شی همان چیزی باشد که هست.

اعراض: ویژگی‌هایی که جوهر می‌تواند داشته باشد، اما ضروری نیستند. (اندازه، رنگ، موقعیت...)

جوهر در سطح مطرح می‌شود:

۱ جوهر اول (Primary substance): به فرد مشخص اشاره دارد. یعنی یک شی خاص، که وجود خارجی دارد. (ارسطو بودن ارسسطو جوهر اول است.)

۲ جوهر دوم (secondary substance): به نوع یا گونه‌ی کلی‌ای که چیز به آن تعلق دارد اشاره دارد. (انسانیت به عنوان خصلتی که ارسسطو دارد.)

جوهر به دو قسم است:

۱ ماده: آن چه یک چیز از آن ساخته شده.

۲ صورت: شکل و ساختار و نظم دهنده‌ای که آن چیز را به وجود می‌آورد.

جوهر و تغییر:

جوهر ثابت نیست، بلکه میان "بالقوه بودن- dynamis" و "بالفعل بودن- energia" در حرکت است.

مثال:

یک دانه بلوط بالقوه یک درخت بلوط است.

وقتی رشد کند و تبدیل به درخت شود بالفعل یک درخت بلوط است.

با وجود این مقدمات می‌توانیم به بررسی انواع وجود از دید ارسسطو پردازیم:

۱ وجود ضروری: چیزی که نمی‌تواند وجود نداشته باشد.

۲ وجود ممکن: چیزی که می‌تواند وجود داشته باشد و یا نداشته باشد.

۳ وجود محال: چیزی که نمی‌تواند وجود داشته باشد.

ارسطو در باب هنر

بوطیقا یا فن شعر نوشه‌های ارسسطو اولین اثر بازمانده در باب ادبیات است. این رساله در ۲۶ فصل به بررسی هنر می‌پردازد. ارسسطو که هنر را با تقلید تعریف می‌کند. کار خود را با ارائه سیستمی برای تقسیم‌بندی انواع هنر آغاز می‌کند.

موضوع تقلید: چیزی که از ان تقلید شده

طریقه تقلید: داستان، گوینده، درام

وسیله تقلید: وزن آهنگ سخن

این رساله را می‌توان نوعی پاسخ به اراء افلاطون در باب هنر دانست. افلاطون هنر را دروغین و فاقد ارزش می‌دانست. حال آن که ارسسطو هنر را زاده‌ی میل طبیعی تقلید در انسان می‌دانست و معتقد بود ابزاری ارزشمند است. ارسسطو نیز اما برای مشروعیت هنر حد و حدودی قائل بود. که در زیر به ان می‌پردازیم.

ارسطو وظیفه‌ی شاعر را بیش از به کار بردن کلام موزون داستان پردازی می‌دانست. و تفاوت نویسنده با مورخ را در موضوع تقلید و نه طریقه‌ی آن می‌دانست.

وظیفه شاعر: بیان امور غیر واقع که بر حسب احتمال و یا ضرورت ممکن‌اند

وظیفه مورخ: بیان امور واقع

ارسطو معتقد بود موضوع هنر باید برگرفته از حقیقت باشد. او حقیقت را بدان معنا تعریف کرد که موضوعی که در هنر به ان می‌پردازیم نمی‌تواند محال باشد. بلکه باید ممکن باشد.

امور ممکن

۱ ممکن بر حسب احتمال (probable): هر مرحله به نحوی قانع کننده و قابل قبول به مرحله بعد منجر گردد.

۲ ممکن بر حسب ضرورت (necessity): هر مرحله نتیجه‌ی ضروری مرحله‌ی قبل باشد.

ارسطو داستانی را که از این قواعد پیروی نکند بی‌ارزش می‌دانست (داستان معتبرضه: عدم دارا بودن ارتباط ضروری و احتمالی، نوشتنه‌ی شعرای بی‌هنر، و یا شعرای خوب برای مسابقات!)

هر چند سال‌ها از نگارش بوطیقا می‌گذرد می‌توان ادعا کرد عمدی آثار و جنبش‌های هنری چندان از ممکنات و قوانین علی و معلولی دور نشند.

### نقد هایدگر بر ارسطو:

هایدگر متافیزیک سنتی را به چالش کشید و معتقد بود که این رویکرد باعث فراموشی هستی شده است. او در آثارش تلاش کرد نشان دهد که متافیزیک از زمان افلاطون و ارسطو تا دوره‌ی مدرن، هستی را تنها در چهارچوب موجودات خاص تعریف کرده و از پرسش بنیادین درباره خود غافل شده است.

در سنت ارسطویی متافیزیک به مطالعه‌ی موجودات می‌پردازد. (جوهر، امکان، علت..)

اما هایدگر استدلال می‌کند که باید سطح عمیق‌تری را مطرح کرد. خود هستی و زمان.

برای مثال ارسطو می‌گوید چیزی که ممکن است در نهایت باید تابع ضرورت باشد. اما هایدگر می‌پرسد اگر هستی چیزی باشد که فراتر از امکان و ضرورت باشد چطور؟ اگر هنر بتواند چیزی را آشکار کند که در قالب چهارچوب‌ها نمی‌گنجد چطور؟

این نگاه هنر را نه به عنوان محاذات، بلکه به عنوان پدیدار کننده‌ی حقیقت می‌بیند.

هایدگر مفهوم «وجود» را از وضعیت «امکانی» خارج می‌کند، زیرا به نظر او متافیزیک سنتی، از جمله در شکل ارسطویی آن، هستی را در چارچوب موجودات تعریف کرده است، نه به عنوان چیزی بنیادین‌تر از هر موجود خاص.

هستی‌شناسی بنیادی و گذر از امکان‌مندی

در هستی و زمان، هایدگر نشان می‌دهد که باید به درک دیگری از هستی رسید که پیش‌متافیزیکی باشد. این همان چیزی است که او «هستی‌شناسی بنیادی» می‌نامد. از دید او:

• متافیزیک سنتی، هستی را همچون چیزی ممکن، یعنی وابسته به شرایطی خاص، تحلیل می‌کند.

• اما هستی به عنوان آشکارگی (Aletheia) پیش از هرگونه امکان خاصی وجود دارد.

- به همین دلیل، هستی را نمی‌توان در وضعیت «امکانی» نگه داشت، بلکه باید به آن همچون چیزی مقدم بر هر امکان و تحقق نگاه کرد.

هنر برای راهی از خروج از متأفیزیک:

از مهمترین ایده‌های هایدگر این است که هنر می‌تواند ما را از متأفیزیک سنتی بیرون ببرد. در مقاله‌ی سرآغاز اثر هنری او می‌گوید یک اثر هنری فقط یک شی نیست بلکه چیزی را آشکار می‌کند که در حالت عادی پنهان است به بیان دیگری هنر چیزی را نشان می‌دهد که نه ضروری است و نه ممکن (در معنای ارس طوبی) بلکه چیزی که در دل تاریخ و تجربه‌ی بشری پدیدار شده.

مثال معبد یونان: یک معبد فقط از سنگ ساخته نشده بلکه یک جهان را آشکار می‌کند. این جهان شامل معانی ارزش‌ها خدایان و شیوه‌ی زیست یک ملت است. در نتیجه هنگام دیدن یک معبد، فقط شی سنگین را نمی‌بینیم بلکه کل یک شیوه‌ی بودن در جهان را تجربه می‌کنیم.

## بخش دوم

### پرسش بنیادین: ممکنات در هنر چگونه به متأفیزیک مربوط می‌شوند؟

اسم من بهار است. اما می‌توانست متین باشد، و یا زهرا، و یا فاطمه. آیا این مجموعه اسم احتمالی که ممکن بود به من داده شود راجع به هویت من چیزی می‌گوید؟ آیا به اعراض وجودی و یا حتی شاید جوهر اولیه‌ی من چیزی می‌افزاید. با نگاهی دقیق و بی اغراق شده به مجموعه‌ی امکانات اسم من می‌توان داده‌هایی راجع به گرایش دینی خانواده بدده، همچنین ویژگی‌های شخصیتی آن‌ها (نامی مثل متین و یا بهار هر دو یاداور صفات لطیف و نرم‌مند) می‌توان دید نامهای ممکن دیگر به اندازه‌ی اسم اصلی من به من داده می‌دهند. انگار سوژه‌ها و یا مواد مورد ازمایش در تحقیقی را افزایش دهیم. آیا اینطور نیست که به حل مسئله و رسیدن به نتیجه‌ای دقیق‌تر کمک می‌کند؟ هدف از این نوشته، گذاری کوتاه به این ایده است که ایا می‌توان با ارائه‌ی ساختاری برای چهارچوب ممکنات در هنر، و یا به نحوی هستی‌شناسی دنیای هنر، به درک غنی‌تری از متأفیزیک رسید؟ و یا حتی دری به سوی ناشناخته‌های خارج از هستی باز کرد؟!

ارسطو در بوطیقا می‌گوید که هنر باید چیزی را نشان دهد که از نظر احتمال یا ضرورت ممکن باشد. این یعنی هنر نمی‌تواند جهان‌هایی کاملاً غیرقابل تصور را نمایش دهد، بلکه باید در محدوده‌ی منطق درونی خودش بماند. اما این ایده ما را به متأفیزیک نزدیک می‌کند، چون در متأفیزیک هم یکی از بحث‌های کلیدی این است که «چه چیزی ممکن است؟» و «چگونه می‌توان هستی را در چارچوب امکان درک کرد؟»

حالا، اگر ما این مفهوم از امکان را گسترش دهیم، می‌توانیم بپرسیم:

- آیا جهان‌های ممکن در هنر، می‌توانند چیزی راجع به هستی به ما بگویند؟
  - اگر چیزی در یک اثر هنری ممکن باشد، آیا این نشان می‌دهد که آن چیز در متأفیزیک هم ممکن است؟
  - آیا می‌توان از طریق بررسی ممکنات هنری، به درکی متفاوت از هستی رسید؟
۲. عبور از متأفیزیک با هایدگر: هنر، امکان، و حقیقت

هایدگر می‌گوید که متأفیزیک غربی، از زمان افلاطون و ارسطو، هستی را همیشه از دریچه‌ی موجودات بررسی کرده است. یعنی ما همیشه می‌پرسیم: «این چیز چیست؟»، «از چه چیزی ساخته شده؟»، «چگونه ممکن شده است؟» اما به خود هستی به عنوان چیزی مستقل از این پرسش‌ها توجه نکرده‌ایم.

یکی از نقدهای کلیدی هایدگر این است که متفاصلیک، هستی را در چارچوب امکان محدود کرده است. اما او می خواهد به سطحی بنیادی تر برود و نشان دهد که پیش از هرگونه امکانمندی، هستی به خودی خود آشکار می شود.

### نقش هنر در این فرآیند چیست؟

- اگر متفاصلیک هستی را در قالب امکان محدود کرده است، آیا می توانیم با استفاده از هنر، از این محدودیت عبور کنیم؟
- هایدگر در خاستگاه اثر هنری می گوید که هنر می تواند حقیقت را بی واسطه آشکار کند، برخلاف متفاصلیک که همیشه از مفاهیم و تعاریف استفاده می کند.

بنابراین، آیا بررسی ممکنات در هنر می تواند راهی برای خروج از متفاصلیک باشد؟

- یا اگر از نگاه متفاصلیکی به هنر دست بکشیم، آیا می توانیم به چیزی و رای هستی شناسی سنتی برسیم؟

### سوررئالیسم و دادائیسم: آیا می توان از قید امکان رها شد؟

- در دادائیسم، هنر دیگر به بازنمایی چیزی که ممکن است پاییند نیست، بلکه به چیزی که ناگهانی، تصادفی، و بدون نظم است می پردازد.

در سوررئالیسم، جهان های ناممکن خلق می شوند؛ تصاویری که شاید از نظر عقلانی یا متفاصلیکی قابل توجیه نباشند، اما همچنان وجود دارند و بر مخاطب تأثیر می گذارند.

- آیا این جنبش ها موفق شده اند که از چارچوب امکانمندی در هنر عبور کنند؟

آیا می توان از این طریق به نوعی حقیقت رسید که در متفاصلیک قابل دسترسی نیست؟

- یا این فقط توهمنی است که در نهایت، باز هم در چارچوب هستی شناسی سنتی قرار می گیرد؟

پایان

منابع

بوطیقا - ارسسطو

منشا اثر هنری - مارتین هایدگر

درآمدی بر متفاصلیک - ژان گروندن